

# انقلاب و انقلابی

طرح مسئله از لحاظ برخی مضمرات مهم عصر ما و کشور ما

هنگامیکه مضمون تکامل در مرحله معین از سیر خود در کالبد سازمانها و مناسبات و موازین موجود نمی‌گنجد، جامعه عطشان تحول‌گویی، عطشان انقلاب است یعنی عطشان آنست که مناسبات نوین پدید آید، سازمانها و بناها و کالبدها و موازین تازه که به مضمون تکامل اقتصادی، اجتماعی، علمی، هنسری و روانی جامعه میداند پهنشرفت و فرمان میدهد استوار گردد، منباله خلاقیت خلق از بند مقررات جاوده‌شود. در این هنگام برای وضع موجود اجتماعی يك الترناتیف مرفی و کاملتری بشکل واقعی و تحقق پذیر مطرح میشود. جامعه اگر نخواهد در جایزند، اگر نخواهد در چارتاب و تاب در روی و بی تعادلی شود، اگر نخواهد عقب بماند، باید این الترناتیف مرفی و کاملتر را بپذیرد تا نظام نوین اقتصادی و اجتماعی سرکار آید، طبقات تازه مرفی و تحول طلب زمام امور را بگف گیرند، مناسبات و موازین جدید استقرار پذیرد و جامعه های تنگ و ژند و کهنه که برای پیکره ای که رشد کرده و قد کشیده و استخوان ترکانده است نامناسب است بد مرائند و شو. در این دورانهاست که بگفته مارکس مابین رشد نیروهای مولده از سوئی و مناسبات موجود تولید، شکل مالکیت و حاکمیت سیاسی ناشی از آن از سوی دیگر تناقض پدید می‌آید. نیاز انقلاب، نیاز ایجاد توافق بین این نیروها و این مناسبات دمد میگرد و اگر قوای محافظه کار لججی سرکار باشند که بتوانند گاه با استفاده از مهارت و تجارت خود، گاه با استفاده از اشتباهات و بی تجربگی نیروهای تحول طلب و خیانت و دیندلی بخشهای مردم این نیروها این نیاز را سرکوب کنند و مضمون نهراد رکالبد کهن حفظ کنند، بهرحالت این امر موقت است و سرانجام با یک تکان جامعه و تاریخ سرنگون میشوند و کیفیتی نو در تاریخ پدید می‌آید زیرا شیوه زندگی تاریخ چنین است و بقول مولوی "برنتابد بیش از این".

مسئله توافق مضمون و شکل در اجتماع از لحاظ سرعت شکل تحقق آن به انحاء مختلف قابل حصول است و در باره آن نمیتوان حکم جادوی داد. همه چیز مهبوط امت بشرایط مشخص تاریخ، تناسب نیروهای تحول طلب و نیروهای محافظه کار، درجه تجربه و تشکل و مهارت نیروهای محافظه کار یا تحول طلب، حوادث مساعد و نامساعد و غیره و غیره. گاه نیروهای که زمام امور را در دست دارند قادرند در مواقع لازم عقب بنشینند و از نیروهای بنیابین و رفهرمست استفاده کنند و تحول جامعه را در جاده د ریج بیاکنند و بد پنهان سیطره خود را هرچه طولانی تر و تحول قدر را برای خود هرچه کم در دست سازند. گاه نیروهای که زمام امور را در دست دارند خشن و ناپینا هستند و میخواهند تنها بضر جقات تاریخ رباطاعت از اراده خود وادارند. گاه نیروهای تحول طلب باندازه کافی جسور و خرد مندند، قادرند از همه امکانات استفاده کنند، بد رستی متشکل شوند، بموقع هجوم برند و بموقع نرمش نشان دهند، قادرند واقع بینی را با یکار جویی درآمیزند، سرسخت و دلور و پیکر باشند و گاه نیروهای تحول طلب بی تجربه اند، قادر نیستند متحسد شوند، قادر نیستند تاکتیک تعرض و عقب نشینی را باهم درآمیزند، قادر نیستند محاسبه خوسرد انسه و

بصیرانه واقفیت راهبها شور انقلابی و نیروی عظیم بهکار جوشی ترکیب کنند و در نتیجه سالهاود هها سال میگذرد و آنها برای اجرای رسالت تاریخی خود خود رانان توان نشان میدهند و جامعه به تحول در رچی بسیار درد ناک محکوم میشود و سیمپره نیروهای بهره کش و مستکرم پیش از آنکه از ترکش ادا مایه می یابد.

تفاوت مارکسیسم با تمام جامعه شناسیهای محافظه کار بورژوازی در قبول طبیعی بودن، حتی بودن و ضروری بودن انقلاب اجتماعی یعنی تحول کیفی اجتماع برای ایجاد توافق ضروری بین مضمون و شکل، همین نیروهای مولد و مناسبات تولید است. مارکسیسم این تحول را برای دوران کنونی تاریخ مشخص ساخته است: اجراء تحول ملی و دیوکراتیک و در کشورهای که شرایط فراهم است اجراء تحول سوسیالیستی به سراسر سوی جامعه بی طبقات کمونیستی. طلب بهمین جا خاتمه نمی یابد. مارکسیسم نه فقط پدایش انقلاب اجتماعی را ضروری میداند، بلکه بر آنست که نیروهای انقلابی جامعه، همه قوایی که در حفظ وضع موجود (پاتریارکالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری) ذینفع نیستند، بلکه در تحول این وضع ذینفعند، باید این پروسه را با عمل متشکل آگاهانه خود تسریع کنند. طبیعی است تسریع زمانی ممکن است که در پروسه اجتماع نفع لازم پدید شده باشد و سحلهای اجراء وظیفه وجود داشته باشد. تاریخ مسائلی را طرح میکند که قادر است حل نماید. انقلاب مامای آن نوزاد است که برای زائیده شدن آماده است. آنچه را که شرایط و مقدمات یعنی پدایش آن ابد اوجود ندارد، نمیتوان بضرر اراده انقلابی و بزور تصمیم انقلابیون پدید آورد، زیرا پروسه های معنی تاریخ اصالت و محتوی ذهنی ایدئولوژیها و سازمانهای ناشی از آن فرع.

بهمین جهت مارکس و انگلس و لنین "انقلاب بازی" و "انقلاب سازی" بدون توجه به شرایط عینی و بر اساس اراده پیشاهنگان اراد میگردند. بهمین جهت لنین از شرایط عینی و ذهنی انقلاب سخن میگفت. بهمین جهت کلاسیکهای مارکسیستی "صدورانقلاب" اراد میگردند. بهمین جهت هر کوششی که در جهت انقلاب سازی با تگای اراده پیشاهنگان و بدون وجود زمینه واقعی اجتماعی انجام گیرد، هر قدر هم که آن پیشاهنگان جسور و پاکباز و صدیق و قدار کار باشند، بمرانجام نمیرسد. عدم قبول ضرورت انقلاب اجتماعی ویژه عناصر محافظه کار و مترجع است ولی قبول ضرورت انقلاب اجتماعی هنوز یک فرد را به فرد انقلابی و بویژه انقلابی حرفه ای و رهبرانقلابی بدل نمیسازد. انقلابی حرفه ای بویژه رهبرانقلابی باید حائز شرایط ضروری زیرین باشد:

- ایمان پرشور به ضرورت تحول انقلابی جامعه و روح نقاد و ثقی کنند و نسبت بوضع موجود،
- آمادگی کامل بضرکت در مبارزه د شوار و گاه مرگبار برای تحقق تحول انقلابی در جامعه،
- فرا گرفتن فن مبارزه انقلابی یعنی در آمیختن واقع بینی خوشتراندانه با بهکار جوشی، در آمیختن جسارت تعرض و ترش عیب نشینی. داشتن قدرت محاسبه وضع عینی و قدرت استفاده از این وضع برای تسریع پروسه انقلاب،
- مراعات حد اکثر هومانسیم انقلابی یعنی دقت در استفاده از وسایل و شیوه های مبارزه انقلابی بر اساس قاعده نعل به پیروزی با حد اقل ممکن توسل به شیوه های شد پد.
- در یک کلمه انقلابی باید عقل نقاد بواقع بین، روح بشردوست و پرشور و اراده آهنین و کوه اتکن را با هم همراه داشته باشد تا بتواند توده های زحمتکش را بیدار و بسیج و رهبری کند و بسوی پیروزی ببرد. اگر تعادل مابین این قوای سنگانه بهم بخورد، انقلابی انقلابی پدیدست و گاه اصلا انقلابی نیست.
- بهر جهت در رهبرانقلاب نقش عامل آگاه که باید بتواند از وضع عینی بد رستی برای پیشرفت ارمان انقلابی استفاده کند نقش مهمی است. تمام نکته اساسی در مارکسیسم - لنینیسم در همین جا است. خدمت عظیم و دوران ساز لنینیسم در آنست که نقش عامل ذهنی یا عامل آگاه را که اپورتونیست های بین الملل دوم در سایه گذاشته بودند برجسته ساخت. ولی لنین از مطلق کردن نقش عامل آگاه یعنی از ولچوتاریسم بدور بود. این استاد بزرگ، داهی و نمونه وار انقلاب توانست قانونندی تا حساب بین عامل آگاه و عامل خود بخودی را نیک بدست دهد. وی در برابر روش سازشکاران بین الملل دوم که عامل خود بخودی را

طلق میگردند و بر آن بودند که باید رشد قوای مولده، کثرت عددی طبقه کارگر بجای برسد که انقلاب همزمان را در چند کشور اروپائی کاملاً پخته کند، تئوری مارکسیستی انقلاب را طراحی کرد و نشان داد که در دوران امپریالیسم، هر جاکه در نتیجه تراکم و حدت تضادها رنجبر سیطره سیستم سرمایه در میسرست تر است و در آنجا عامل عینی انقلاب (وضع انقلابی) و عامل ذهنی انقلاب (سازمان انقلابیون و آمادگی توده های مردم برای عمل در انقلاب) موجود باشد، میتوان از راه قهرآمیز با مسالمت آمیز به پیروزی رسید. استاد ه از این شرایط فرعی بوجود یک حزب نیرومند طراز نهن و واقعا انقلابی است که قادر باشد تئوری انقلابی را با عمل در آمیزد و توده ها را با طرف پیروز ببرد و تحول انقلابی جامعه را سرانجام دهد. مادر اینجا قصد تلخیص آموزش لنین را ندارم. مقصد آنست که مسئله تناسب در عامل عینی و ذهنی مسئله مرکزی در انقلاب و ساختمان سوسیالیسم است. تاریخ قرن اخیر نشان میدهد که در جنبش انقلابی مارکسیستی - لنینیستی دو بار انحراف ولوتاریستی (مطلق کردن نقش عامل آگاه) پدید آمده است. یکبار در دوران کیش شخصیت استالین و دیگر بار در شیوه رهبری و آموزش ماوتسه د ون بهرزه طی سالهای اخیر.

استالین در مجموع یک مارکسیست - لنینیست بزرگ و یک انقلابی پرازش است. وی در موضوع قاع از لنین در مقابل روشهای ماورا ولوتاریستی ترتسکی که میخواست از طریق جنگ و مسلحه به سعادت نفسد کردن و خلقها بشتاید و اروپارا انقلابی کند و به پیروزی انقلاب در یک کشور باوردن استاد گی استاد انه و نیروی ندی نشان داد. استالین روح لنینیسم را در مجموع سیاست خارجی و داخلی شوروی تا حد جدی حفظ کرد. با انحلال استالین در رموردی در چار انحراف ولوتاریسم شد. مطلق کردن نقش رهبری و دولت، مرکزیت، نقشه بندی مرکزی، اجبار و قهر انقلابی، ایجاد اصل پشواوی، شتابان در اصلاحات سوسیالیستی، رواد اشن هرگونه شیوه ای برای نیل به هدف و غیره و غیره مظهاری است از بروز ولوتاریسم در نزد استالین. ماوتسه د ون در زمینه ولوتاریسم گامی فراتر نهاد. وی بهرزه در موضع گیری خود در مقابل با اصطلاح "رویزنیسم معاصر" شیوه اعمال قهر انقلابی را بعنوان **شهاشیوه** تحول جامعه از سرمایه داری بسوسیالیسم مطلق کرد. وجود شرایط عینی انقلاب را نا چیز گرفت و بر آن شد که خود مقاومت مسلحانه میتواند در طول مدت وجود شرایط انقلاب شود. او سیاست تازاندن انقلاب جهانی بدون توجه بخطر جنگ جهانی را مطرح ساخت و با سیاست همزیستی مسالمت آمیز بمقابله برخاست. او در ساختمان سوسیالیسم سیاست "جبهش بزرگ" و "انقلاب فرهنگی" را بجهان آورد بر این اساس که گویایک رهبری معتبر و مقتدر قادر است بهر نحو که بخواهد خمیرمایه جامعه را در گگون کند و از قابلیت انعطاف نسج اجتماعی (Plasticité) استفاد نماید و چیزهایی را که فقط طی زمانهای طولانی شدن است در زمانهای کوتاه با اصطلاح عملی نماید. این بالاترین حد مظاهر ولوتاریسم است و از روح آموزش مارکس و انگلس و لنین بیگانه است. این فلسفه خالص "پشواویان تاریخ ساز" و "توده های خمیری شکل" است نه مارکسیسم - لنینیسم.

تاریخ قضاوت خود را در باره اشتباهات ولوتاریستی استالین کرده است. تاریخ قضاوت خود را در باره آموزش ولوتاریستی ماوتسه د ون کرده و خواهد کرد. برای ما مارکسیستهای ایرانی این مسئله مهم است که در کشور ما که در آن بعلت عقب ماندگیهای اقتصادی، اجتماعی و معنوی زمینه پیدایش انقلاب بیگسری خورد، بهر روشی و اسلوهایی ولوتاریستی زیاد است کار یکجا خواهد کشید.

اگر انقلابیون واقعی نتوانند در این کشور نقشی در خورد خود را بازی کنند، خطر آنست که ولوتاریستهای در چرخشهای پیش بینی ناپذیر تاریخ ولو برای دوران کوتاهی پیش بگردند و نتجهای فراوانی که احتراز پذیر است برای جنبش و مردم و سوسیالیسم فراهم آورند و مسئله ساختمان جامعه تهن را در چار کز راهی مازند. البته تاریخ سرانجام راه خود را خواهد گشود، ولی بهر جهت هر نسلی حق دارد در زینو آسمانی که یکبار به او داده شده است آزاد تر و خوشبخت تر نفس بکشد. امید است که این سطر هم برای انقلابیون و هم برای مردم ایران زشهار باشی باشد و آنها را بتکرر بصمیم سوق دهد.